

تعلق و تعلق در رسم العدل گذشت البتة جمع کرد آوردن از باب جمع است
جمع کننده میان عناصر و کیفیات آنها که صد یکدگر است و اوست بر آنکه غره
ایشان در روز محشر و منزه قوی غایب است تا آنکه جامع الناس لیسون لاریت
فینهم و اوست که جمع کرده است دهامای عارفانرا بشهرت تقدیر که مصلحتی شده
از باب تفرقه و در بیت و سایر و اوست که جمع کرده است عموم ایشان را در
طلب خرد و دلهای ایشان را بر آنکه خود را بزرگتر از اندیشه نظیر القلوب و اوست
که جمع کرده است فضایل و کمالات را در انبیا و اولیا و علماء و جمع کرده است فضایل
و کمالات اولین و آخرین را در رسیده المسیح صلی الله علیه و آله و سلم را در
الدین بنوعی را بر آنکه تفرقه کند در اجتماع جمیع اشیاء و افعال غیر متجانسی
و تعلق است که جمع کند میان علم و عمل و در عبادت و انعامات و سعی کند
در جمع نمودن قلوب و جهت مع الله المعنی غنا بکرمه و تفرقه نماید
شدن از باب علم غنا بکرمه و در افضل از انواع غنا غنا و تعلق
بسیب کثرت معرفت رب است غنی و در میان از همه در ذات و صفات
و افعال خود و اوست به میان گرداننده بندهگان خود از غیر خود یا آنها یا
اسم الله اولی الله و الله و الله هو المعنی الخیر من الله حق و اوست که اوست
غنی یا بیکه میان خود را حضرت او برد و اوست غنی یا بیکه طبع از هر طبع کند
مستحق الطلاق اسم غنی کرد یعنی از مال و کسب یا میان شود و در سبکی می باشد
تبعیم و در حق او منی اوست و بعد از آنکه از اسم المعنی نیز با المانع
اوست منع کننده از اسباب هلاکت با اوست منع کننده نفس و طبع
از جهل و شهوت با مخصوص گرداننده او را بفضل و کرامت با اوست منع کننده

بدر

قلب از لاد است و اختیارات تا خلاص گرداننده او را برای خود و مقام اهل
خصوص از غیر تیر اهل خصوص بمنزه است و نعم و اوست من المزمع ما یزید
و تعظیمه من المزمع منبه چون دانست که اوست مانع از بلا و اوست حافظ از
نقصان یا بیکه در شان این نعمت باشد و منع از بلا لطف است ظاهر و کما
منع از عطا نیز لطفی باشد لیکن خفی است و تعلق است که مانع باشد از اسباب
فنا و هلاکت از خود و از اهل اصلاح و محافظت وین و لاهل دین از اسباب
تثامیر الضار الباطن اوست خالق خیر و شر نفع و ضرر و در و در و در و در
و فهم از بیخ من کس از حال تفرقه بمجموع جمیع اشیاء و افعال را بیکدیگر
لا تقسیم ضرراً و لا نفعاً بیکه دانست که در ذات خود مانع نیست و در
نفس خود و مملکت نیست و همچنین طعام آید که از اسباب عادی است و اوست
خود سیر و سیراب می گرداننده ملک عبادت الله و چنین جا در شرب است و سیراب
بوس طلت اسباب خلق میکند و در خواهد به اسباب تفرقه کند و خواهد
با وجود اسباب خلق کند و همچنین است حال در جمیع اسباب معلوم است نیز
که منزه و منفاد قدرت کامل حق اند و مانند قدرت کامل است که از این باید که
بنیان نفع و ضرر از حق دانند و در دنیا را بر احسان کند و راه نکایت مسدود کرده
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و توفیق اشیاء را با او تعلق
است که حکم شریعت ضرر رساند و در هر کس و فرق میان شریعت و حقیقت
همین است و در نفع رسانیدن باریش و در او شمش و در او کرمش و در او کرمش
سوسی علیه السلام از در داندان حضرت حق نیاید که کند که فعلی یا
بر داندان نه تا آرام گیرد کیمه نماید و آرام گرفت بعد از آنکه از داندان در کرد